

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد به اینکه چند تا مطلب ایشان راجع به ولایت اب و جد نوشتند. مطلب سوم ایشان این بود که آیا شرط هست در این مصلحت یا لا اقل کافی است عدم مفسده یا هیچ مطلقاً؟ ایشان اختیار کردند همان عدم مفسده را. و انصافاً هم حرف بدی نیست یعنی حرفی که ایشان انتخاب کردند حرف بدی نیست.

بعد ایشان فرمودند که بله: «فإنما دل علی ولاية الجد فی النکاح معللاً بأن البنت و أباهما للجد و قوله علیه السلام: أنت و مالک لأیک» دیروز روایتش را خواندیم. عرض کردیم این روایتی که در این جهت آمده متأسفانه به لحاظ سندی یکی روایتی ست که سهل بن زیاد مرحوم کلینی آوردند، یکی هم روایتی ست که در کتاب علی بن جعفر آمده. کتاب علی بن جعفر دیگر برایتان فکر کنم تاریخش روشن شد. اولین نسخه ای که ما داریم از روایت ایشان توسط نوه ایشان در قم آمد. این کتاب خیلی در قم جا نیفتاد و به اصطلاح در کتاب نوادر المصنفین مرحوم محمد بن احمد نقل می کند اما خود آن نوادر کتاب شاذی است.

این اگر عبارت نجاشی است این آقایانی که دستگاه دارند عبارت نجاشی در علی بن جعفر بیاورید یک نکته ای را آنجا من بگویم برایتان. علی ای حال و متأسفانه آن خیلی جا نیفتاد. ما نسخه بعدی که از ایشان داریم آن چیزی است که کلینی در کتاب کافی آورده که عده اش جزء اسناد صحیح است. بعضی از آنها نه خیلی روشن است اما معظمش جزء اسناد صحیح است. این دوم، سوم صدوق در کتاب فقیه در قم آورده. چهارم شیخ طوسی در بغداد آورده. این چهار تا از بین قرن چهارم و پنجم به اصطلاح اگر بخواهیم حساب بکنیم بلکه قرن سوم و چهارم و پنجم. این چهار تا سندی که در اختیار ما است. در قرن یازدهم هم یک نسخه صاحب بحار دارد و مجلسی مرحوم شیخ حر این دو تاست. این روایت علی بن جعفر آن نسخه اولی آمده نسخه آخر هم آمده وسط هایش را نیاوردند. یعنی شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی نیاوردند. اما قرب الاسناد آورده با نسخه بحار. این هم روایت علی بن جعفر اجمالاً این اسم علی بن جعفر را آوردید. بخوانید علی بن جعفر.

یکی از حضار: علی بن جعفر بن محمد عن ابوالحسن سکن العریض من نواحی

آیت الله مددی: عریض. سکن العریض.

یکی از حضار: کنسب ولد الیهما. له کتاب فی الحلال و الحرام یروی تارة غیر

آیت الله مددی: یروی تارة.

یکی از حضار: بفرمایید.

یکی از حضار: و تارة مبوبة. اخبرنا القاضی ابو عبدالله قال حدثنا

آیت الله مددی: القاضی ابو عبدالله، از مشایخ انفرادی شیخ نجاشی ست که شیخ طوسی از ایشان نقل می کند با شواهد قرائن عمومی درستش کردند بفرمایید.

یکی از حضار: عن احمد بن محمد بن سعید.

آیت الله مددی: این احمد بن محمد بن سعید زیدی هاست، از زیدی هاست. دقت می کنید از ایشان از اینجا می روند به کوفه. عادتاً باید مثل نجاشی یا شیخ بروند به کوفه چون کوفه نزدیک ترشان است. اما بیشتر می آیند به قم از قم می روند به کوفه این شأن قمی هاست و کار بزرگی که قمی ها کردند. بفرمایید.

یکی از حضار: حدثنا جعفر بن عبدالله المحمدي.

آیت الله مددی: این از اولاد به نظرم محمد حنفیه است بفرمایید.

یکی از حضار: حدثنا علی بن ابن اسباط بن سالم. قال حدثنا علی بن جعفر بن محمد قال سألت ابا

آیت الله مددی: این نسخه یک نسخه شاذی است عرض کردیم. کلینی گاهی از این نسخه نقل می کند، نسخه علی بن اسباط بعد بفرمایید.

یکی از حضار: سألت ابا الحسن موسى عليه السلام.

آیت الله مددی: الی آخره.

یکی از حضار: و اخبرنا ابو عبدالله.

آیت الله مددی: و اخبرنا ابو عبدالله.

یکی از حضار: حدثنا احمد بن محمد بن يحيى.

آیت الله مددی: این ابو عبدالله، شاذانی قزوینی است غیر از آن یکی است. این از این راه مرحوم کلینی می آید به قم. یکی از راه هایی که مرحوم کلینی می آید به قم توسط ابو عبدالله به اصطلاح شاذانی به او می گوید. محمد بن علی بن شاذان اهل قزوین است توسط ایشان میراث می آید به قم. و احمد پسر محمد بن یحیی است که استاد کلینی است. احمد خودش توثیق روشنی نشده از راه عموم توثیقش کردند. بفرمایید.

یکی از حضار: حدثنا عبدالله بن جعفر.

آیت الله مددی: عبدالله بن جعفر همین حمیری خودمان که الان گفتیم.

یکی از حضار: حدثنا عبدالله بن الحسن.

آیت الله مددی: ببینید الان در اینجا اسم عبدالله بن حسن آمده. روشن شد؟

آن وقتی لذا اگر من به شما عرض می کنم چون خواستم یک نکته را بگویم اگر اسم نسخه عبدالله بن حسن در روایات نیست، در فهرس آمده؛ این فهرست نجاشی است. یعنی ما اصولاً بعضی افراد را در فهرس داریم در روایات نداریم، در روایات داریم در فهرس نداریم روشن شد؟ البته قبلش قبل از اینکه و بوبنا مبوبا یک چیزی می گوید چه می گوید؟ و اما

یکی از حضار: قبل.

آیت الله مددی: آه قبل، قبل از اینکه خبرنا ابو عبدالله.

یکی از حضار: و ذکر المبوب.

آیت الله مددی: و ذکر المبوب. ها نه نه همین و ذکر. این هم خیلی عجیب است از مرحوم نجاشی، چون من عرض کردم در کتاب قرب الاسناد، تقریباً ۱۸۰ تا حدیثش از مبوب است، مبوب یعنی می شود باب الزکاة، باب الصلاة اینطوری ابواب دارد. بعدش باز به همین سند یعنی عبدالله بن حسن حدود ۳۳۰-۴۰ تا آورده بدون سند بدون باب. و خیلی عجیب است که این نجاشی یکی را ذکر کرده، خیلی عجیب است.

یکی از حضار: احادیث تکرار مبوب بوده یا نه؟

آیت الله مددی: نه باب دیگریست. خیلی عجیب است. تعجب ما از نجاشیست، که ایشان مبوب را به اصطلاح از طریق عبدالله بن حسن نقل کرده است. نمی دانم این قرب الاسناد را ایشان ندیده؟ بعید میدانم، فکر کنم.

یکی از حضار: بعد از طریق دومی که از عبدالله بن حسن می گوید و ذکر غیر المبوب یعنی برای مبوب آن اولی است، ولی دومی بعدش گفته و ذکر غیر.

آیت الله مددی: خوب همین را دارم می خواهم بگویم. در کتاب قرب الاسناد هر دو هست، هم مبوب هم غیر مبوب. ۱۸۰ تاش مبوب است، تقریباً ۳۳۰ - ۳۴۰ تا هم مجموعاً ۵۰۰ و خورده ای است، ۵۳۰ تاست. مجموعش. مرحوم نجاشی می گوید غیر مبوب از این طریق است، مگر قرب الاسناد ما عوض شده باشد نمی توانم بفهمم. یا ایشان قرب الاسناد فقط ندیده، اجازات نگاه کرده، احتمال دارد اجازات را نگاه کرده. قرب الاسناد را ندیده است.

یکی از حضار: تصحیف باشد کلمه غیر در مبوب.

آیت الله مددی: بعضی از معاصرین نوشتند جا به جا کرده. نه بحث جا به جایی نیست. یکی را به عبدالله بن حسن نسبت داده، هر دو برای عبدالله بن حسن است. و این استا فرقاشان چیست ما هم نمی دانیم. ایشان نسخه علی بن اسباط رو جدا کرده است، نه اصلاً هر دو در نسخه قرب الاسناد هست، دقت کردید؟ این در قرب که باب الزکاة، باب الصلاة باب دارد. در همین چاپ متعارفی که داریم شاید هر صفحه پنج شش باب و هفت هشت باب دارد، چون بعضی باب هایش کوچک است. حدثنا عبدالله بن سعد عن جده قال سألت اخي یک دو، یک خط است، یک خط است، یک خط و نیم است، یک سطر، یک سطر و نیم. دقت می کنید؟

این چیزی را که من الان نفهمیدیم، من دو تا نکته رو می خواستم خدمتتان عرض کنم وقتی می گویم کتاب مشهور نیست یعنی به لحاظ روایت الان در فهرست آمده، دقت کردید؟ در فهرست نجاشی عبدالله بن حسن آمده. ملازمه ای بین شان نیست، من خواستم این نکته رو به شما بگویم. خیال نکنید ما حواس مان پرت است. گفتم قمی ها نقل نکردند، اینجا نگاه می کنم مرحوم نجاشی از نسخه عبدالله بن حسن نقل می کند نسخه قرب الاسناد. لکن نمی دانیم چرا یکی را نقل می کند، نمی فهمم علتش. ایشان ندیده کتاب مرحوم قرب الاسناد را، مرحوم حمیری را؟ نمی دانم، یا حمیری ما عوض شده، نمی فهمم چی شده.

علی ای حال و خیلی هم عجیب است، یعنی مبوب درست پشت سر هم درست تمام می شود، بعداً پشت سر هم غیر مبوب است تا آخرش. یک دانه مبوب درش نیست، باب باب درش نیست. یک سری مبوب پشت سر هم هستند، یکسری غیر مبوب هم پشت سر هم هستند. طبعاً غیر مبوب اش تقریباً دو برابر بیشتر است، نزدیک سه، دو برابر و نیم است، خیلی زیاد است، غیر مبوب اش زیاد است. مبوبش خیلی محدودتر است، حدود ۱۸۰، ۱۸۰، دو تا سه تا، همین حدود.

علی ای حال من چون این نکته را عرض کردم، این را تکثیر بکنم: ممکن است کسی در اسانید باشد، کما اینکه ممکن است کسی در اسانید و اجازات خوب کار کرده، اما در خود حدیث نه، والعکس العکس. مثلاً می بینید مرحوم کلینی در احادیث خوب کار کرده، کتاب کافی دیگر، در بخش روایات کافی واقعاً محور است انصافاً. لکن در اجازات نه، شما اگر کتاب نجاشی و شیخ را نگاه بکنید، یا دو تا یا سه تا از طریق کلینی است ایشان در اجازات نقش ندارد، مرحوم کلینی در اجازات نقش ندارد.

یکی از حضار: راوی کتب اصحاب نیست؟

آیت الله مددی: حتماً بوده، تو نکرده در اجازات، و چرا نمی فهمیم چرا؟ چرا خیلی مرتبط نیست؟

مثلاً ابن جنید در فهرست نجاشی شاید بیشتر با ابن جنید حالا یا می گویند یک فقیه شاذی هم هست. شاید مثلاً پنج شش تا گرفته از طریق ابن جنید بغدادی.

یکی از حضار: مستبصر است دیگر آقا؟

آیت الله مددی: نه بابا شیعه است، شوخی کردند. بله، معروف است که خیلی با آراء اهل سنت؛ نیست این طور به نظر من؛ ابن جنید مفصل است دیگر ما را وارد آن بحث باز نکنید که طول می کشد. به هر حال، دقت می کنید؟ عجیب این است که مثل ابن جنید در فهرست نجاشی اصلاً پنج، بیش از کلینی است، این خیلی عجیب است.

از آن طرف مثلاً ما ابن الولید داریم، ابن الولید صاحب اجازه است، در روایات خیلی نقش زیاد ندارد، کم دارد، دارد کم است. اما فهرستش خیلی معروف است، یعنی مدار اصلی فهرست شیخ و نجاشی برای ابن الولید است. مقدار زیادی از کتب اصحاب ما می آید به قم، کتاب کوفی است می آید نجاشی و شیخ می آورند به قم، از قم از طریق ابن الولید از مشایخ قم نقل می کند بعد می رود به کوفه. این عظمت قم را نشان می دهد. با اینکه اینها در بغداد بودند، خب از بغداد راحت تر می توانستند ببرند به کوفه. ۱۸۰ کیلومتر فاصله است، خب راحت تر می توانستند ببرند. چون در قم بیشتر بوده است، لکن تصحیح کتب و استنساخ و بررسی کتب و نسخه شناسی چون در قم بیشتر بوده است، می آیند خود نجاشی و شیخ می آیند به قم از قم می روند به کوفه. عرض کردم در بحث فهرست ما مفصل متعرض شده ایم. کیفیت ارتباط این دو بزرگوار، دو فهرست نگاری که الان ما داریم در اختیار، با قم و با کوفه و شهرهای دیگر فرق می کند.

یکی از حضار: استاد، من هم مبوب بوده و هم غیر مبوب، یعنی از دو طریق بوده است؟

آیت الله مددی: نه، عبدالله بن حسن می گوید. هر دویشان هم می گویند.

یکی از حضار: محبوب است بعد دوباره جای دیگر...

آیت الله مددی: نه عبدالله بن الحسن می گوید هر دویش را می آورد.

یکی از حضار: خب قبلش هم محبوب و دوباره در جای دیگر

آیت الله مددی: باز حدثنا عبد الله بن الحسن را می آورد

یکی از حضار: قبلش فرق دارد استاد

آیت الله مددی: قبلش محبوب آورده با همان سند. مرحوم قرب الاسناد از کسی دیگر نقل نمی کند سندش یکی است. نوه خود علی بن جعفر. دقت می کنید؟ نوه ایشان. این هم یک نکته را گفتم عرض کنم که با این کیفیت کار چون ما الان عرض کردم کیفیت کارمان در فهارس کار مستقلی نشده، اگر هم آنها در فهارس کاری کردند مثل مرحوم آقای خویی در فهرست شیخ، کار رجالی کردند. این درست نیست، صحیح نیست.

عرض کردم تا آنجایی که من خبر دارم در فهرست نجاشی مرحوم آقای ابطحی به نظرم استادمان در تهذیب المقال قبل از ایشان یاد نمی آید چون من احاطه دارم به کتب رجال، یاد نمی آید آقای خویی هم ندارند، آقای خویی اسانید نجاشی را بررسی نکردند، اجازات، لذا ما اسم روایات را گذاشتیم اسانید، اسم کتب فهارس را گذاشتیم اجازه است. آنها اجازات است، اینها اسانیدند. دقت می کنید؟ ما کارهایی که داریم می کنیم رجالی روی اسانید است، اجازات راه خودش است.

لکن مثلاً آقای خویی وقتی که به اصطلاح طریق را می آورند، طریق شیخ در فهرست هم می آورند، طریق نجاشی رو نمی آورند. می گویند مثلاً صحیح ضعیف می آورند آقای خویی. اما راجع به طریق نجاشی صحبت نمی کنند. مرحوم آقای ابطحی چرا راجع به طریق نجاشی هم صحبت می کنند. و می گویند ضعیف. لکن بررسی شان رجالی است، بررسی اسنادی است، نه بررسی اجازات. بررسی اجازات نیست. بررسی اجازات یک عالم است، بررسی اسانید عالم دیگری است. دقت فرمودید؟

این است که من می خواستم این نکته را بگویم، من حواسم هست کتاب نسخه عبدالله بن الحسن، خب می گویند چطور می شود که نجاشی نقل می کند از ایشان، چرا جا نیافتاده. بله، در فهرست آمده، در فهرست نجاشی آمده، قبول دارم، خودم قبول دارم. اما در مصادر قم ما نیامده. در نوادر

محمد بن محبوب هم دیدیم دو سه تا روایت مرحوم شیخ طوسی در تهذیب نقل می کند. اما مثلاً صدوق نقل می کند، کلینی نقل می کند، بعدها مستقلاً خود شیخ طوسی اینها را ما نداریم که نمی دانیم چرا. این یک نکته.

نکته دیگر معللاً به ان البنت و اباهما للجد و قوله انت و مالك لأبيك. دیروز یک توضیحی عرض کردم که امام می فرمایند در؛ این شیخ هم اشاره می کند، خصوصاً مع استشهد الامام به فی موزی نکاح الجد. البته استشهد امام به حسب ظاهر خیلی اگر ما بخواهیم ملا نقطی بشویم استشهد نیست، چون امام می گوید «ألستم ترون» می گوید شما روایت کردید. شما چنین روایتی را نقل کردید که پیامبر فرموده «انت و مالك لأبيك». «ألستم ترون» را اصطلاحاً به آن می گویند جدلی. وقتی انسان مطلبی را که مورد قبول طرف مقابل بیارود به آن می گویند جدلی. در مقابل برهانی نیست، به اصطلاح. و لذا مثلاً می گوید استشهد الامام یعنی امام می کند آنها را و ابهام بکند به قول معروف. بگوید آقا شما خودتان نقل کردید پیامبر فرمود. بله. و امام عرض کردم در اینجا می خواهند از کلمه «انت» اینطور شیخ می خواد این را در بیاورد. این از کلمه «انت» چون روایاتی که دیروز خواندیم مفصلاً از جامع الاحادیث هم خواندیم، کلمه «مالك» بود «لأبيك»، اینجا از کلمه «انت»، «انت لأبيك»، تو هم مال پدر هستی پس ولایتی که بر دختر داری پدرت هم دارد. بلکه اولی به طریق. مخصوصاً چون مورد روایت، مورد جایی است که جد عقد خوانده، پدر نخوانده هنوز. یک اصطلاحی دارند که من این اصطلاح را چند بار تکرار کردم. گفتیم که این ارتکاز عرفی است، ضابطه معینی ندارد. خوب دقت کنید، بعضی از مفاهیم طبیعتشان صرف الوجود است. یعنی یک وجود واحد بیشتر ندارند، تکرار ندارد.

یکی مفهوم ولایت. ولایت صرف الوجود است. مثلاً اگر جد ولایت داشت، جد عقد دختر را خوند دیگر پدر جایی ندارد، تمام شد دیگر. چون پدر وقتی ولایت دارد که دختری که ولی ندارد آقا ولی خوانده دیگر تمام شد. دیگر این تمام می شود. و لذا خوب دقت بکنید. ما مثلاً می گوییم «صدق العادل»، یا می گوییم «قلد المجتهد». صدق العادل به نحو وجود ساری است. وجود دوم و سوم و چهارم و پنجم دارد. دقت کردید؟ اما قلد المجتهد وجود ساری ندارد. چون عامی باید با عالم مراجعه کرده، گر مراجعه کرد تمام شد دیگر عامی جاهل به عالم نیست دیگر. لذا این بحثی را که آقایان مطرح کردند که شما که می گویند ولایت فقیه که ان شاء الله می آید، پس اگر سه چهار تا فقها بودند سه چهار تا ولایت دارند، اینها توجه نکردند. مقوله ولایت عرفاً مقوله صرف الوجود است. یعنی وجود واحدی دارد دوم و سوم ندارد.

یکی از حضار: استاد در این مثال به اینم شاید نیاز نیست اگه جد خواند دیگر دختر شوهر دارد دیگر دخترش...

آیت الله مددی: همان می خواهد بگوید صرف الوجود است دیگر. شما غالباً تایید بنده را می فرمایید. ظاهره اشکال، ظاهراً کذا باطنه رحمة.

یکی از حضار: درست نمی آید اگه پدر مثلاً بخونه.

آیت الله مددی: خب دیگر جد آنطور می شود.

یکی از حضار: اولویت دیگر صرف الوجود.

آیت الله مددی: نه، این بحث این است که کدوم اولی هستند، امام می فرمایند جد اولی است، اما اگر پدر خواند جد هم نمی تواند کاری بکند.

یکی از حضار: اولویتش این است.

آیت الله مددی: لذا نه اولویت به این معنا، نه اینکه آن بتواند جلوی آن را بگیرد دقت کردید؟

مثلاً اگر گفتیم حالا آن آقایانی که ولایت فقیه را قبول ندارد مثل مرحوم آقای خویی، عمر حسبه، ببینید اگر مسجدی است بدون متولی، دقت، در شرف خراب است. خوب می گویند قدر متیقن فقیه متصدی بشود، بسیار خوب. اگر یک فقیه متصدی شد دیگر فقیه دوم نمی تواند متصدی بشود. ده تا فقیه در این شهر باشند جامع الشرایط. چرا؟ چون عنوانش این بود: «مسجد بلا متولی»، بعد از تصدی فقیه، متولی دارد دیگر. اصلاً دیگر موضوع صدق نمی کند. دقت فرمودید؟ لذا خوب دقت کنید، مثلاً «قلد المجتهد»، این از قبیل صرف الوجود است، اما «صدق العادل» از قبیل صرف الوجود نیست. از قبیل وجود ساری است.

یکی آمد گفت در حرم باز است، یکی آمد گفت در حرم بسته است، ثقه بودند. «صدق العادل» هر دورا می گیرد، فرق نمی گذارد که. اما «قلد المجتهد» این چون وظیفه اش را نمی دانست، مراجعه به فقیه کرد وظیفه اش رو فهمید دیگر بنا نیست به فقیه دوم مراجعه کند. سر این که عده ای از اهل سنت هم قائل هستند این نکته را جای دیگر هم شرح دادیم، یک کمی احتیاج به تأمل زیاد دارد. یک عبارتی ست بعضی از اهل سنت دارند، «اصل در خبرین متعارضین تساقط است، اصل در فتوین مختلفین تخییر است». الی آخره، دیگر بقیه اش را نمی خواهم بگویم.

در اینجا امام تمسک می کند «انت»، آن وقت امام صادق می فرماید: «فأخذ بقولهم و ترک قولی» البته این احتمال دارد که حالا آنها قبول نکردند چون مثلاً نقل کردیم از کتاب، به اصطلاح رساله شافعی، که حدیثی را مثال بزنید که علما از رسول الله نقل کردند اما عمل نکردند، آن حدیث «أنت و مالک لأیک» را نقل می کند. خود شافعی نقل کرده در رساله. قلت قوله علیه السلام «أنت و مالک لأیک». علما به آن عمل نکردند. به اطلاقتش عمل نکردند. اینکه محتاج باشد ما قید را آوردیم. البته از اهل سنت هم ادعا آوردند مثل ابوحنیفه، فقط ما نیستیم.

علی ای حال دقت کنید، من یک احتمال دیگری می دهم، دقت کنید، چون من دیروز عرض کردم، چون دیروز می خواستیم عبارات رو بخونیم، که امام تمسک کرده باشند «انت لأیک»، «انت». یک احتمال دیگری هست که شاید در قرائت حدیث مختلف بودند. ماما الان داریم می خواندیم

«انت و مالک لأیک»، احتمال دارد که قرائت شده «انت و ما لك لأیک». دقت کردید شما می بینید؟ «انت و ما لك»، نه «ومالك». آن وقت امام می خواهند، دقت کنید، می خواهند تصرف استدلال بکنند به حدیث، دقت کنید، نه به کلمه «انت»، به «مالك». چطور توی پدر ولایت داری؟ این ولایت هم برای پدرت است. نه «انت لك أیک»، «مالك» است. من دیروز عرض کردم و حواسمان بود. دیروز عرض کردم که امام می خواهند تمسک بکنند به «انت»، «انت لأیک». که یکی از شؤون «انت» هم همان ولایت بر پدر، بر دختر باکرست. و احتمال دارد که شاید در آن مجلس که قبول، شاید قرائت حدیث این طور بوده: «انت و ما لك لأیک». یک مشکلی هم که ما این حدیث را، فعلاً مشهور «و مالک» می خوانیم. دقت کردید؟

ممکن است که این به این صورت بوده: «انت و ما لك»، آن وقت تمسک امام به «مالك» است نه به «انت»

یکی از حضار: ذیلش امام می فرماید فَكَيْفَ يَكُونُ هَذَا لَهُ وَ مَالِهِ وَ مَالِهِ

آیت الله مددی: همان باز آنجا مَالَهُ آورده؛

یکی از حضار: وهو آورده

آیت الله مددی: خب اشکال ندارد به خاطر مَالِهِ؛ كَيْفَ يَكُونُ هُوَ مَالَهُ؛ این مشکل دیگر این است که متن حدیث؛ البته عرض کردم فعلاً مشهور بین ما در متن حدیث «مالك» است؛ به خاطر اینکه روایت فراوان داریم که امام می فرمایند اموالشان که احتیاج دارد «مالك» ظاهراً قرائت نشده؛ لکن من مجرد احتمالاً دارم عرض می کنم؛ شاید آن اهل سنت مثلاً «مالك» خواندند؛ امام «مالك» خوانده؛ آن ها گفتند مال است این مربوط به مال است؛ آن وقت «انت» را هم قبول نکردند «انت» را به عنوان مثلاً مقدمه یا تمهید.

البته مرقوم آقای نائینی قدس الله نفسه در ذیل این حدیث فرموده اند این حکم اخلاقی است خیلی تعجب است تو از ایشان با وجود این همه روایت؛ ایشان فرمودند حکم اخلاقی است حکم فقهی نیست این روایت؛ خیلی بعید است این مطلب ایشان؛ علی ای حال در هر دویش ما روایت داریم به حسب ظاهر؛ هم در «مالك» که احادیث فراوان داریم هم در «انت» که این احادیث اینجا؛ البته عرض کردم اگر ملا نقطه شدیم حدیث کافی که در اصل آمده؛ به اصطلاح به لحاظ سهل بن زیاد مشکل دارد؛ و الا اگر مشکل سهل حل بشود؛ از کتاب بسیار بسیار مشهور اصحاب ماست کتاب بز نطی؛ بز نطی در به قول معروف در طبقه اولی اصحاب ائمه است؛ فوق العاده مرد جلیل القدری است؛ احمد بن محمد بن ابی نصر؛ بله؛ الی آخر مطلب؛

مع انه بعد مرحوم نوشته لو سلمنا عدم التخصیص؛ فهی مخصصة تخصیص را قبول قبول نکردیم؛ وجب الاختصار علیه فی حکم الجددون الاب؛ معلوم نیست این مطلب بعد هم ایشان فرموده ودعوی عدم القول بالفصل؛ که ما نداریم این قول به فصل؛ ممنوعه فقط حکمی عن بعض متأخر المتأخرین القول بالفصل بینهما فی الاقتراض مع عدم الیُسْر؛ اگر که توانایی نباشد؛ مال طفل را قرض بده؛ یک بحثی دارند که آیا مال طفل را می شود قرض داد یا نه؛ گفتند معروف و آیه مبارکه؛ ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی أحسن؛ که عرض کردیم این خطاب به اولیا هم نیست؛ گفتند هی أحسن تجارت است اقتراض نیست؛ این را در روایات خودمان ندیدیم اما در کلمات عامه دیدیم؛ آن که احسن است تجارت است؛ مال یتیم را قرض نده؛ چون شبهه عدم پرداخت هست؛ اما تجارت اشکال ندارد؛ کتاب را بفروشد به صد و ده تومان مشکل ندارد.

و دعوی عدم القول بالفصل ممنوعه؛ ببینید این نحوه استدلال هایی که متأسفانه در این قرن سیزدهم ما داریم در فقهای بزرگ مثل صاحب جواهر و مثل شیخ انصاری؛ مثلاً این عدم القول؛ فقط حکمی عن بعض المتأخر المتأخرین؛ خب چه ارزشی دارد این نقل قول از بعضی متأخرین؛ القول بالفصل بینهما بینهما فی الاقتراض؛ مع عدم الیُسْر؛ یعنی پدر می تواند مثلاً جد نمی تواند مثلاً این طوری؛ کما لا خلاف ظاهراً؛ این بحث دیگری است؛ این یک بحث بود عرض کردم؛ در کتاب مکاسب بحث ها را متأسفانه عنوان نداده؛ بحث آیا در مقابل مراد از جد پدر است یا جد پدر جد را هم شامل می شود.

ایشان می گوید لا خلاف ظاهراً کما ادعی؛ البته این دعوی اجماع در کتاب های متأخر آمده؛ اما انصافاً وقتی انسان کلمات را نگاه می کند ارتکاز عرفی نگاه می کند مساعده باشد؛ یعنی انصافاً ولو تصریح به اجماع بعدها شده خیلی بعد شده؛ خیلی متأخر است؛ اما انصافاً در کلمات قدما این کاملاً و در عرف اجتماعی؛ که وقتی می گویند جد، پدر جد را هم می گیرد پدر آن را هم می گیرد؛ این می گیرد.

و إن علی یتشارك الاب فی الحکم؛ این راست است این مطلب ایشان درست است؛ و یدل علی ما دل علی ان الشخص و ماله منه مال ابنه لایه؛ و ما دل علی ان الولد و والده لجد؛ این ولد و والده لجد در همین روایتی بود که در باب نکاح بود؛ و مشکل در باب نکاح چون ولایت است بحث ولایت است؛ یک مشکل دارد؛ حالا این مباحث اینجا مطرح بکنیم.

ولو فقیه اب و بقی الجدد فعل أبوه او جده؛ می گویند در بعضی از نسخ و جده؛ یعنی پدر جد و جد جد؛ یقوم مقامه فی المشاركة او یختص هو بالولایه؛ مال خصوص جد یا پدر جد هم هست؛ ظاهرش این است که در تمام طبقات باشد فکر کنم ادعای اجماع هم شده؛ من ظاهر آن الولد و والده لجد و هو المحکی عن ظاهر الجماعه؛ به نظر من همین ظاهر باشد و درست است؛ و من أن مقتضی قوله تعالی اولی الارحام بعضهم اولی ببعض کون القریب اولی بقریبه من البعید؛ تمسک است.

بینید یک مشکلی که ما داریم در فقه؛ یک چیزهایی را ما ذکر می‌کنیم به عنوان دلیل؛ دلالتش گاهی روشن نیست؛ ذوقیات خوب است؛ یعنی مناسب هست نزدیک هست اما نیست دلیل؛ مثلاً اولی الارحام بعضهم ببعض؛ این در باب ارث است اصولاً؛ در باب ولایت نیست مقامات ولایت نیست؛ لیکن مثلاً به ذوق آدم می‌آید یک چنین به ذوق می‌خورد اما در حد اینکه بخواهیم به آن به تمسک فقهی بکنیم؛ انصافاً مشکل است؛

یکی از حضار: خوب کلی باشد چه اشکالی دارد؟

یکی از حضار مورد تخصیص نمی‌خورد؟

آیت الله مددی: خلاف ظاهر است؛

یکی از حضار: موردش تخصیص نیست؟

آیت الله مددی: در باب، آیه در باب ارث است خلاف ظاهر است.

خرج منه الجدمع الاب وليس المراد من لفظ اولی؛ البته این مطلبی که ایشان گفته اولی یعنی متعین درست است این مطلب که احتیاج به خواندن نیست این در بحث ارث هم می‌آید ان شاء الله؛ آنجا گفته شده؛ اولی الارحام بعضها اولی ببعض یعنی متعین است و این درست است این مطلب جایز اینجا نیست؛

مسئله بعدی اجازه بفرمایید. مسئله بعدی ولایت فقیه است که مرحوم شیخ فرمودند

یکی از حضار: آقا خود ولی همان اولی به تصرف است؟

آیت الله مددی: ها؛ بحث، بحث این بود که بگوییم؛ عرض کنم که بحث اصل ولایت اب و جد؛ اصل ولایت اصولاً خواهد آمد در ولایت فقیه؛ خودش ولی در مفردات راغب هم دارد؛ ولیه اذا كان بعده بلا فصل اجنبی بینهما؛ تعبیر خیلی زیبایی است؛ یعنی ولی الله کسی است که فقط نظرش به خداست؛ بین او و بین خدا دیگر اجنبی نیست؛ دنیا نیست مال نیست بچه نیست؛ این ولی به؛ این تعبیری است که راغب اصفهانی در مفرداتش در مفرداتش آورده انصافاً بسیار زیباست.

اصطلاحاً ولی ان شاء الله چون در بحث ولایت فقیه هم خواهیم گفت؛ معنای ولی این نیست که کار رو خود ولی انجام بدهد و آن مولی علیه هیچ کاره باشد؛ در بحث ولایت فقیه خواهیم گفت؛ مولی علیه می‌تواند کار انجام بدهد ولی ناظر است؛ لکن ناظری که تصرفات آن را کم و زیاد،

نگاه نمی‌کند؛ انجام هم می‌ده کم و زیاد می‌کند؛ بحث ولایت بحث این نیست که فقط ناظر باشد؛ یا فقط عامل باشد؛ در بحث ولایت فقیه ان شاء الله می‌آید؛ در بحث صبی چون گفتیم در بحث صبی ندارایشان ان شاء الله؛ در بحث صبی در یک مقدارش ایشان عامل است تنها؛ ناظر نیست اصلاً؛ مثلاً بچه یک ماهه دو ماهه است؛ اموالی دارد بچه؛ صلاح می‌داند الان مثلاً اموال بچه را با آن تجارت کند برای اینکه نموی پیدا بکند؛ وضعیت تجارت خوب است؛ اینجا اصلاً بچه هیچ کاره است اصلاً هی کاری نمی‌تواند بکند؛ دقت کردید؟ یک بخشی از ولایت این است؛ یعنی در باب ولی ولایت اب و جد؛ هر دو مرحله‌اش یکی نیست؛ یک مرحله دیگرش نه نظارت و کنترل آن کاری است که او می‌کند؛ مثل بچه ۱۴ ساله ۱۳ ساله؛ یک معامله را انجام می‌دهد؛ ولی نگاه می‌کند اگر خوب بود امضا می‌کند خوب نبود امضا نمی‌کند؛ دقت کردید؟

پس ولایت اب و جد یکنواخت نیستند؛ این طور نیست که یکنواخت باشد؛ ولایت اب و جد فرق می‌کنند؛ در بعضی یعنی استقلال به تصرف است؛ در بعضی هایش کنترل و نظارت بر تصرف بر مال آن بچه است؛ و صواب؛ یعنی می‌تواند رد بکند می‌تواند امضا بکند؛ مورد از ولایت در آنجا این است؛ نه اینکه مجرد نظارت باشد؛ و نه اینکه بچه هیچ کاره باشد؛ خوب دقت کنید در بحث ولایت هیچ کاره نمی‌شود؛ در بحث ولایت بچه می‌تواند بفروشد؛ لکن اینکه کار دست او باشد تمام نه؛ و این اختصاص به از آیه مبارکه در می‌آید؛ «وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ»؛ در آن صورت دیگر اموال را به اینها بدهید هر طوری که خودش تصرف کرد؛ تا قبل از او باید زیر کنترل «وَابْتَلُوا» وابتلوا یعنی امتحان؛ مواظبت کنید کنترل کنید، نگاه بکنید اموال یتامی رو؛ تا به شرط بلوغ؛ پس قبل از بلوغ یک و قبل از رشد دو؛ دو تا نکته دارد؛ و لذا دارد که «لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ»؛ گفتند دو تا شدت مراد است؛ یک شدت به لحاظ بلوغ یک شدت هم به لحاظ رشد؛ شدت عقلانی؛ دیگر وقت ما هم گذشت فردا ان شاء الله بحث ولایت فقیه.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين